



کتابخانه مجلس سنا

اسم کتاب

اسم مؤلف

خطی

چاپی

موضوع

شماره دفتر ثبت ۷۱۰

شماره ترتیب در قفسه ۵۲

ملاحظات ۱۹-ع



کتابخانه مجلس سنا

اسم کتاب

اسم مؤلف

خطی

چاپی

موضوع

شماره دفتر ثبت ۷۱۰

شماره ترتیب در قفسه ۵۲۰

ملاحظات ۱۹-۲۰



٤٢
١٩-٢



٩١٠ X

هو المستعمل
كتاب مستطاب قد ذكره مؤسسه العبد
مبني شرح جامع فوافضه
وحكماء واخبروا شعرا اذ متقدمين
اذ البقات
محمود مرقور عليه اشياء اقلها المفسر
بالمشهور وخصه هذا كتابا وحجرا
من طبعة
ذكر الخلاء في الطباعة صدر في
ذكرها في الجاهلية افا مبرك الله
بسم الله تعالى يا ابا عبد الله
جاء اول
سنة ١٢٥٠

بسم الله الرحمن الرحيم
 سپاس بیجا نماند از آنکه از آنست که بخت با نیت شرافت بر قامت قابلیت آدمی را بر آید و سپاس
 گوهر خیز خفت یعنی عقل که بین سر باید زندگانی است بدو از زانی فرمود و گنجینه ربانی یعنی بخشش رحمت
 کشت و موزات روحانی بدو که است مژده که می که از راه تربیت از خاک تیره شایسته بر آورد و از ناچیز

چیزهای ارجمند پیدا کند	
ز تیره زمین بکشد شاخار	ز خار به برون آورد و چو سار
بر آورد گیسو بخت امر کن	ازین برتر آید و نماند غم کن
قدیمی که عارفان عابد در شناسان ذات پویش حیرانند و عابدان عارف در گفتن شکوفت آفرینش	
گفت زبان آری است رایت چه داند	ولست در ایت باید
کاشنه با کوسم خلق عقل است	خلق با کج خلقی ما را سزا است
لیک از آنکافی که خلق خالق است	در قبول آرد هم از آنانی است

و هم از محراب بکران و لطف فراوان است تبارک و تعالی که بدایت بندگان سرگردان را پیران
 با دین بفرستاد تا عاشقان روی معرفت را بر او بخت ربانی جبرسی فرایند و سرکشگان که
 معرفت را از خفاست سرگردانی برانند که از بهر تنه و ترخاب خفی آب سرور افراشته مصطفی صلی

عینه و آله طاهرین است	
محمد تسوده رسول خدا	شهادت منبران مصطفی
همه پاک و بکشد دوست	بر او چشم کرده شریک و دوست
هر کس که بنده فرمان آید	همی داردش آفریننده دوست
بنده که دل کرد و دست	ولی خداوند بالا دوست

ز فرمان و لاوی سر میج
 و بعد در نظر دانشوران بپوشند پوشیده و بخت که در ظرف دریای که شرف و زکا
 بسترین که مری که آدمی بدست تواند آورد که هر علم و دینت و اصل عرفان همین

منبر مندر علم دین باید	در این بر دو اوراق حق باید
کسی رفت و آید و در حجاب	که دین بودش و ما را دوی حق
پایانی که از علم باشد بسیار	باز گنج بر کو هر پادشاه

PLF
 100
 100

و این سرود باشد نشود که بحقیقت خاطر و ایت از خاطر که نیت شد و خود به طبع عادل است
 است خدا بر او در عهد دولت پادشاه دین پرورد و او که شرفیاست اینک افکار است طین
 شاهنشاه آسمان خرد کا بهشت در اینم سپاه مهر ملک جلالت ملک دریای اصالت خاقان
 کرد و ن شوکت سایه پروردگار صاحب قران ناصر الدین شاه قاجار
 خداوند ملکه که زندگانی سپیوش پانیده باد که خلق از ضرر و دشمن اینم و بو نورعت سرور

قطعه

بعد جاندار شایسته	که باید ز دانش مستی توفیق	نیستم کسی را که کار نماند	که مردم غم که در این
بدو بدی تحت کین	از و شکر در جهان این	بگاه گرم دست او ابر	بگنجش بر از حد
رحمت از در شانه و	همه ملک که سر بر این	سر آنکس که در عرصه نماند	بهر که دید ایست توفیق
برش نعل در زمان گذشته	بیشده می که نماند	افقهای ایلم اراک	بود عدل شایسته
همه دشمنان شد داور	نهاده بدر که شد توفیق	به پناهی بخش که سر توفیق	که در گشتان شاد و توفیق
همی ناپدید روزه هر روز	بجا و رکند آتش روز	بود بخت شایسته روز	همی شاد و پدیدار چرخ روز

از به جهان بانی که پاک بر دوشش آید اگر کرد اند همه همت ملوک که از امتوجه ترویج دین بین و نشه علوم
 در ایران توفیق فرموده اند و مدارس بزرگ در این ایام محبت فرجام نهاد گشته من جمله مدرسه
 مبارکه دار الفنون دار الحفاقه الباهره است که بسیاری از اجداد و شرافت سپهان خوانین
 اطراف در آنجا مشغول تحصیل علوم قدسیه و قون جدید و مباحثه و از خوان بخت پادشاهی

روزه روزی میخورد و سالانه عقیقه و دستری میزند	
شاه دین زور نیک	خداوند کیتی و ظل خدا
طبیعت رحمت کردگار	خداوند چو او کردش رویا
ز عدلش جهانی بر جفت در	ز جودش همه روزگانی بخت
همیشه دلش را دو خورشید	ز دینش خسته بند باد

در چنین غنای عجب نیست که بکلمه اناس علی دین ملوک هم جاگران آسمان سلطنت و قدویان
 دولت جاودت بقدر استعدا و دیانت تحصیل ضایل تصنیف رسائل عیال نماند تا کوی
 بیفت از یکدیگر برانید و از ایشان کی مرخوم معذور جنت مکان رضای حقان علقه نماند

مولف این رساله است که با عنایت خدمت گذار این سلسله علیه بوده حضرت فاقان مشهور انار
 برمان لقب امیر شرافت سوار از فرموده و در عهد دولت آنحضرت پادشاه عصر
 اودام الله تعالی بخدمت بزرگ چون سعادت خوارزم و ریاست دارالمؤمنون و غیره و غیره
 سوار از آمده در میان چنگان افتخار مانوده است شرح جوان و اقوال خویش را خود در این
 رساله مجمل و در تذکره جمیع اقصای مفصله نوشته است و در سایل بسیار یاد کرده است که در وصف
 آنجا حد این بند نیست صاحب تیزان حضرت چون در آنجا میسر کند و اندک میسر میسر و اطلاع
 باید تا بخارنده چنین اندازد و سایل نظم و نثر فراهم آوردن تواند که مستان است که بنویسد
 آنکه عطار کعبه باجمعه در این اوقات چنین است سرای دودمان به ایت معدن معرفت
 و درایت صاحب نگارم خلاق و معرفت مالک آفاق خداوند کرامت سرکار علی قلی خان
 الملقب بجنبر الدوله وزیر علوم و کرامت و تجارت و غیره و غیره و اتم غنیه العالی بطبع ریا

اعاذ بن ایتد ام کرده تا فواید آن عام و بسیار
 نیرد به ای نام باشد کمتر بنده و بی نصرت
 حدیق بن علی قلی بن رضا قلی خان الملقب
 بهدایت در مقابل آن چند آنکه مقصود
 بود منی نموده امید از صاحبان
 کرم آنکه اگر خطائی رفت
 در این عفو بپوشند و در
 صلاح آن بپوشند
 که اندر چند کرام
 ناسر بقیه
 ان

شیخ صفی بن محمد بن مغفور رضاقلینا ملقب بامیر الشعرا
و متخلص بدایط الله ترا الا مؤلف کتاب طباطبایط العارفين



فهرست تالیفات تصنیفات خود منبر و جناب شیخ صفی بن محمد بن مغفور رضاقلینا ملقب بامیر الشعرا

- ۱ آنچه بطبع رسیده است
- ۲ مکره مجمع انفساء در دو جلد
- ۳ مکره ریاض العارفين
- ۴ تاریخ روشنه انفسای ناصری در سه جلد که ششم جلد میر خاوند است
- ۵ فهرست التواریخ اتمام است
- ۶ اجتناب التواریخ
- ۷ مظاهر الانوار قدسناجب اثنته اطهار
- ۸ سفرنامه خوارزم در مصر و در جزو جلد دوم مرآت البلدان ناصری مطبوعه دارالخلافه
- ۹ فیه شک الحکیم آرای ناصری
- ۱۰ کلبستان ارم مشهور به تجاش نامه که یکی از شش نوی شده ضروری است
- ۱۱ آنچه بمشور بطبع رسیده است
- ۱۲ کتاب مهول الفصول فی حصول الوصول در تقصوف
- ۱۳ لطایف المعارف در معرفه
- ۱۴ تراویح در تحقیق سلاطین بعد از اسلام که سلاطین فریسی می یزد
- ۱۵ منجج الهدایه در مرثیه الله علیه السلام
- ۱۶ مارج السلافة در صنایع بدیهه
- ۱۷ مشاجر الکنوز در شرح شهاب مشکه حکیم خاقانی شیرازی
- ۱۸ سینه ضروریه بدین تفصیل است
- ۱۹ انوار الولاية بروزن محزون الکسار
- ۲۰ کلبستان ارم مشهور به تجاش نامه که چاپ شده است
- ۲۱ سحر الحدائق بروزن حدیقه حکیم سنائی
- ۲۲ امین العاشقین
- ۲۳ خرم بهشت بروزن قاراب
- ۲۴ هدایت نامه بروزن زلف
- ۲۵ قصاید و غزلیات و پهی خرامت

اسامی عرفا و فضلا و حکما و اولیایا و شیخانی که شرح این کتاب را

٢٩٢

۴۱ اندیج نایک

فہرست

۲۵۷	جلال الدین بلخی	۵۷	حسین خواجہ	۱۸۲	خاور کوثر کا
۷۰	جمال اصفہانی	۱۷۴	حسین کاشی	۶۸	خوردہ ہلو
۱۹۲	جمالی اردستانی	۵۳	حسین یزدی	۱۸۵	خلیفہ نظامی
۷۳	جمالی ہلو	۵۳	حسین قزوینی	۲۴۶	خلیفا طالق
	ح		حسین ہروی	۶۵	خیال اصفہانی
۷۳	حارثی موزی	۱۸۵	حقی خوانسار	۶۱	خیالی ہروی
۱۹۱	حافظ شیرازی	۱۷۶	حکیمی طبیب	۱۸۷	خیام نیشابوری
	حزین لاہیجی	۶۸	حمید الدین ناکور	۶۵	د
۷۳	حسین خوارزمی	۱۸۶	حیران یزدی	۲۵۵	داعی شیرازی
۱۹۳	حسین ثابت	۶۹	خ		داور اصفہانی
۱۹۳	حسین ہمدانی	۲۵۵	خاجو کرمانی	۲۲	دوانے کاردو
۱۸۷	حسن دہلوی	۱۸۷	خاطرے کاشانی	۷۳	دوانے کیانی
	حسین شامی	۶۸	خاقانی شیرازی	۱۸۸	ذ
۲۲	حسین غزنوی	۱۸۵	خاکے شیرازی	۲۵۸	ذوقی اردستانی
۱۹۴	حسن ہاوندی	۲۵۶	خالکی خراسانی	۲۵۶	ذوقی کاشانی
	حسین بیضاوی	۶۷	خالد سلیمانہ	۲۵۷	س

فہرست

۱۹۶	راز شیرازی	۲۵۸	درفق کرمانی	۲۶	سنائی غزنوی
۲۱۰	رافعی قزوینی	۱۹۵	ر		سوزی سمرقندی
۸۴	رافعی نیشابوری	۷۸	راہد کیانی	۲۶	سیف الدین باجوہ
	راج ہندستانی	۸۱	زر کر اصفہانی	۸۲	ش
۹۸	رحمن گوزہ کانی	۲۵۹	زر کوہ تبریزی	۸۱	شاہ بدخشان
۲۶۲	رضا علی شای	۲۵۹	زر کے شیرازی	۱۹۵	شاہد خراسانی
۹۷	رضا شیرازی	۱۹۵	زیر الدین نایابی	۸۲	شائبا خواجہ
۹۶	رضا امرانی	۲۶	زیر الدین خواجہ	۸۲	شہاب بغدادی
۲۶۲	رضی اردستانی	۸۰	زیر الدین فونی	۱۹۶	شہر خراسانی
۲۱۲	رضی الدین نیشابوری	۱۹۴	س		شرف اصفہانی
۹۶	رضی الدین نیشابوری	۷۸	ساغر شیرازی	۲۶۱	شرف عراقی
۹۷	رضی غزنوی	۷۸	سحابی استرآبادی	۸۵	شرف مینری
۲۱۱	رفیع الدین کرمانی	۱۹۵	سرمدا کاشی	۸۶	شرف یزدی
۲۱۲	رفیقای یزدی	۸۱	سعد الدین حقوی	۸۳	شرفی جرجانی
۲۱۳	روح سمرقندی	۱۹۵	سعد شیرازی	۸۸	شفای اصفہانی
۹۵	روزبہا شیرازی	۷۹	سلطان ولد	۸۳	شہیق بلخی

فہرست

۲۶۷	طیبت شیرازی	۲۶۷	صدہ کوفانی	۲۶۲	شکیب صفہانی
	ظ	۱۰۱	صفہ اصغرہا	۹۹	شکیب شیرازی
۲۶۸	ظفر کوفانی	۲۶۶	صفائی نراق	۲۱۱	شمس الدین طلیعی
۱۰۴	ظہیر اصغرہا	۲۱۸	صفہ اصغرہا	۹۸	شمس الدین کوفانی
۲۱۹	ظہیر قاریانی	۱۰۰	صفہ الدین زکریا	۹۸	شمس سیکانی
	ع	۱۰۱	صفہ الدین زکریا	۲۱۲	شمس شیرازی
۱۱۰	غابدیہ	۱۰۰	صفہ سبوری	۲۱۲	شوکت بخارانی
۲۶۹	عارف اصغرہا	۲۶۷	صدہ ہدانی	۲۶۱	شہاب ترشیری
۲۲۲	عابد غامض		ض	۹۵	شہاب الدین شہروردی
۱۰۵	عبدالق عجدانی	۲۱۹	ضیاء سطاہ	۲۱۱	شہاب نقوش شہروردی
۱۰۴	عبد اللہ بلیانی	۱۰۱	ضیاء کاشانی		ص
۱۱۰	عبد اللہ خدانی	۱۰۲	ضیاء کوفانی	۲۱۸	صاير اصغرہا
۱۰۵	عراقی ہدانی		ط	۲۶۳	صبا کاشانی
۲۲۰	غور کاشانی	۲۱۹	طالب جاجرہ	۱۰۰	صد الدین قونیو
۱۰۷	غیر زلفی	۱۰۳	ظاہر انجذانی	۲۱۹	صد الدین شہروردی
۱۱۰	عطار دیشابوری	۱۰۲	ظاہر ہدانی	۲۱۸	صد شیرازی

فہرست

۲۲۳	غالب خوزی	۱۱۰	عظیم دہلوی
۲۶۹	غالب طہرانی	۲۲۰	علای خراسانی
۱۱۹	غزالی شیرازی	۱۰۸	علاء الدین لکھنوی
۱۱۸	فقیر دہلوی	۱۱۰	علی قزوینی
۱۱۹	فکر خراسانی	۲۲۰	علی قلندرہند
	ف	۱۰۷	علی امینی بخارانی
۲۲۶	فیاض لاہوری	۲۲۰	علی سرہندی
۲۲۵	فیض کاشانی	۲۲۱	علی شہاب الدین
۲۲۳	فیض تربتی	۱۰۹	علی شیرازی
۲۲۸	فیض رکھی	۲۶۹	علی کوفانی
۲۲۷	فتح شیرازی	۱۰۹	علی ہمدانی
۲۲۸	فتحی ترمذی	۱۰۹	عمار کوفانی
۱۲۲	قاسم تبریزی	۲۲۱	عمر فاروق مصری
۲۷۲	قانع شیرازی	۱۰۷	عزیز القضاہ ہمدانی
۲۲۶	قذافی لاہوری	۲۶۱	عیانی جہرمی
۲۲۳	قطب اوسکی		ع

فہرست

۱۲۶	کونہی شیرازے	۱۲۷	محمد غزالے طوس	۱۳۱	قطب خانے
۲۷۵	ل		محمد ہازندہ لائے	۱۳۵	قطب الدین شیرازے
۲۲۸	لطف اللہ نیشابوری	۱۲۹	محمد تنوے	۲۳۱	قوامی خانے
۱۲۰	لطفی شیرازے	۲۳۱	محمی شبیرے	۱۳۸	قیرے بغدادی
	ک	۱۳	نحو اسرار آبادی	۲۸۰	ک
۱۲۸	م		محمد الدین زندلی	۱۳۰	کاتبی شیرازے
۲۳۳	محمد الدین بغدادی	۱۳۱	محمی نیشابوری	۱۴۱	کاشفی شیرازے
۲۲۱	محمد الدین نظامی	۲۳۱	میراد قزوینی	۱۳۰	کافرے شیرازے
۲۷۸	محمد ذب تبریزے	۱۳۵	میرشد کردارے	۱۳۳	کامافر اساتے
۲۳	محمد ذوق شیرازے	۲۳۴	مسعود بخارا لے	۱۳۲	کامل خانے
۱۲۰	محمد ذوق ہمدانی	۲۳۲	مسیح کاشانی	۲۳۱	کاہے کابلے
۱۲۷	محمد صفہا لے	۲۰۵	مشقی دہلوی	۱۳۳	کاشی دہلوی
۲۲۹	مجنون غامری	۱۳۷	مظفر کرمانے	۲۸۱	کمال صفہا لے
۱۲۶	محب رہندے	۲۳۲	مظہر علی نونے	۳۱۰	کمال خندے
۲۷۸	محمد شیرازے	۲۸۱	معطر کرمانے	۲۰۵	کوثر ہمدانی
۲۷۹	محمد دہلوی	۱۳۷	معین خستہ ہر	۱۳۲	کوثر ہمدانی

فہرست

۲۳۱	نشاط اصغر لے	۳۱۲	نیاز شیرازے	۲۳۶	معینی خانے
۱۳۴	نشان دہلوی	۱۵۵	و		مغیرے تبریزے
۲۰۹	نصیر الدین طوسی	۲۳۲	واثق نیشابوری	۱۵۱	مظہر شیرازے
۲۰۴	نظام کرمانے	۲۳۶	واحد تبریزے	۲۳۷	منور رازے
۱۳۷	نظام دہلوی	۱۴۹	واعظ قزوینی	۲۲۷	مؤید خراسانی
۱۳۲	نظامی بخوبے	۱۴۹	والدہ ہمدانی	۲۲۷	مؤید رازی
	ن	۳۲۹	والدہ اغستانی	۱۵۷	ن
۳۱۰	نظیر نیشابوری	۲۳۶	وحدت ہند	۲۵۰	نادیر ہازندہ لائے
۲۲۰	نعت تبریزے	۲۳۶	وخت نیشابوری	۱۵۷	نادی کا زور
۳۲۷	نعت اللہ کرمانے	۱۴۴	وصال شیرازے	۳۳۷	ناصر صفہا لے
۱۵۵	نعمی مشہدے	۱۵۶	وصفی کرمانے	۱۵۸	ناصر بخارا لے
۲۲۲	نعمت خراسانی	۳۲۷	وقوعی سمنانی	۲۳۷	ناصر خراسانی
۱۵۶	نور بخش قسطنطنیہ	۱۵۴	ہ		ناصر کارور
۱۴۲	نور علی اصغر لے	۳۲۹	ہریر جونی	۱۶۰	نجم الدین خوارزمی
۱۴۸	نورے شوشتری	۲۲۵	ہاشم شیرازے	۳۰۵	نجم الدین رازی
۲۲۵	نورے نورے	۲۲۸	ہاشم کرمانے	۱۵۸	نیم شیرازے

فہرست

۲۳۸	مجلد لایہ	۳۵۱	ہمد شیرازہ	۲۳۸	ہلا الحقیقہ
۱۶۰	مجلد نیشابوری	۱۶۰	ہندو کرکٹ	۲۳۷	ہامرتہ
۱۶۰	یعقوبی		یہ	۱۵۸	ہستی بلخی
۱۶۱	یعقوبی لایہ				
۱۶۱	یوسف تہی				
۱۶۱	ہدایت طہری				
	مؤلف کتاب				

تو
مواہد
استطانت
ناصر الدین قاجار

ایمان
استطانت
عزت شکرہ
موسوم بریا
در عہد دولت
دین پادشاه
و جمہور ملک
الماء و الطین
خوافین
علاء سلطانہ

ایمان
مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب ذكر المحققين مؤيد من مراد العارف

[illegible][illegible]

انسی خبا بدست هم تیر میز سید قطب الدین بر ج و از فرزند کهن حاج شاه محمد
ولی است سیدی عزت کریم و ساکی فوت نشین معاصر سلطان حسین ایترا بوده و بر روی معتدی
قناعت نموده سلطان امیر علی شیر وزیرلی نظیر او و عارف نامی مولانا جامی بسندل اوردند کتفیات
و تعارفات ایشان را پذیرفته حقیقی داشته و لوای راحت فرستاده بعضی از اشارات خبابه جیلس انجاس
امیر علی شیر ضبط و بعضی دیگر شکسته است هم در هر است فایده ای نیست
بدرمانال کتب خیال حاصل کرد چندی حاصل کرد که در کتابش است

وله هجین

آن که از نیرین میگوید که است تمام اگر ما بیکدیگر چند نامه که نفر

ابوعلی مصری و حسن بن احمد مصری هر دو جایش ابوعلی و ابوعلی در کربلا است و از آنجا که
زمان خود مشهور است به شیخ ابو بکر مصری و شیخ ابوالقاسم نصر آبادی صحبت داشته شیخ ابو عمران مصری که از ارباب
عارفین مقتدین است مراد او بود و کتب کلمات از او بوده که چند هرگاه چیزی بودی مثل شمس در روی او و کتب
محدث حضرت بنوی حکم رسیدی و از آنحضرت مستفاد کردی و جواب شنیدی غرض از طبقه را بجهت بوده
بیت این و بیت را از او شنیده شد

عربی

ولله نظام الدنيا اذا كانا للملأ الدنيا ولله نظام الدنيا اذا كانا للملأ الدنيا
ابراهیم ارو با و بی حسن میرا بر حسن و از ایرادگان آن ولایت بوده و از آنجا که
نوی است در زمان سلطنت شاه جهان پسندی بدلی رفته و در آن ملک عزت و ثروت وافر وانی میرساند
پس از مدتی از تعلقات و بنوی دل سره و از قیود و است ظاهری فرود کرده و اسوال خود را بجا راج داده و
سلطنت خود را بمانده و آنرا لاسرا بران آمده و در محفلان فوت شد و جسم این رباعی از ساج ادعای و انکار او است

رباعی

چند دهه ولی که او عالمی است و از ساج ادعای و انکار او است
ابراهیم بدجانی حلقه از جیش نام عارفی است و الا مقام والده شش از بدشان هندی و آن
آمده و وی در آنست و در روی بنوی که کرده و در محفلان با دست عالمگیر با دست داشت و لا فخره
سجبال الدین حسین بدجانی که از مشایخ آن زمان بود و از مرتب نموده کلمات تفاسیر حاصل و بعضی
انسانی اصل آنکه کتب که هم ظاهری بنویخته و بعضی کتب که با محضت نموده و بعضی کتب که با محضت نموده

و شوی بعد بیشتر از بیت مضمون فرموده شری برخاست حیات آیت شاه عفت است ولی که گشته و در هر
سلسله تعلیم داشته و بیحال در مدینه که از او آمده چند مرز و بحد صرف فاعا بهش مخصوص بوده و در سنه ۱۱۱۱

من مشنویات

دو بیت از حضرت شمس	در مدینه از قدرت کجاست	روح من با حق آنست	چیز است بنوی که آنست
کشتی با مدینه زانی در جهان	کشتی با مدینه زانی در جهان	بدر کرم آنی کشتی را در جهان	بدر کرم آنی کشتی را در جهان
آدم آن باشد که گزینم که هست	و صدم در مشیت غیب اند	عالمگیری که نور سرده ای	آن جیستای نور احمدی

اسیری اصفهانی آقا شریف از مدینه آمده و در محفلان با دست عالمگیر با دست داشت و لا فخره
در هر مشنویات حضرت شمس در مدینه از قدرت کجاست و در هر مشنویات حضرت شمس در مدینه از قدرت کجاست
شیخ مدی تبرک و از بیت مضمون فرموده شری برخاست حیات آیت شاه عفت است ولی که گشته و در هر
از آنجا که کتب بدی است و یک کتب بیان یک کتب و از آنجا که کتب بدی است و یک کتب بیان یک کتب

من مشنویات

عمری بنویش گفت و از آنجا که کتب بدی است و یک کتب بیان یک کتب	که تا به خود بجا است سپهر	سبا و کجاست کینه از دولت	لغزان لی تا جبر و دولت
یکی از روی سبوی	بست می آن مرز و از پا خا و	اگر روز دوش کجاست	کرا در روی آقا پیر کشت
چونیکه بر آن گفت و بعد از آن	که چون ما خرم انعام ما	بدر آن و کس را اگر دیدی	بدر آن و کس را اگر دیدی

وله هجین

بدر آن و کس را اگر دیدی و در هر مشنویات حضرت شمس در مدینه از قدرت کجاست و در هر مشنویات حضرت شمس در مدینه از قدرت کجاست
بدر آن و کس را اگر دیدی و در هر مشنویات حضرت شمس در مدینه از قدرت کجاست و در هر مشنویات حضرت شمس در مدینه از قدرت کجاست
بدر آن و کس را اگر دیدی و در هر مشنویات حضرت شمس در مدینه از قدرت کجاست و در هر مشنویات حضرت شمس در مدینه از قدرت کجاست

وله هجین

ابراهیم لاری رحه از کجاست از آنجا که کتب بدی است و یک کتب بیان یک کتب و از آنجا که کتب بدی است و یک کتب بیان یک کتب
خانی سرافراز و بعضی عدل و داد و امتیاز بعضی حمید و موصوف و باخلافی که کرده و مدون در مدینه که عطفی آن کردی
مختص بوالدین بیت از او دیده شد
بدر آن و کس را اگر دیدی و در هر مشنویات حضرت شمس در مدینه از قدرت کجاست و در هر مشنویات حضرت شمس در مدینه از قدرت کجاست

روضة اول

۵۴

داد است حاصل کرده بعضی از شعرا سید قدس الله اتفاق نموده اند و بعضی شاعران دیگر گفته اند

که بر عریب گران اینست که هر چه بگویم و گاه بر آید

اول قصید

در شش کاف معرفت با هم اگر نپذیرم و گاه بر آید

سید چون در او دیده فرموده در شش کاف معرفت نمایند پس سید و جواب گفته که اینها تمام است گفت از شش کاف
میگویم چنانچه شاعران میگویند از شش کاف معنی حاصل شود و در اینجا که در شش کاف معنی حاصل شود و در اینجا که در شش کاف معنی حاصل شود
فرض شش شعرا را در هر مثنوی دارد و بیشتر معانی شش کاف معنی حاصل شود و در اینجا که در شش کاف معنی حاصل شود
می آید و در شش کاف معنی حاصل شود و در اینجا که در شش کاف معنی حاصل شود

ول

کیا بران محرم که در شش کاف معنی حاصل شود و در اینجا که در شش کاف معنی حاصل شود

وله مصحح

در روز داری وقت و در روز داری وقت و در روز داری وقت

کس با لای زلف و کس با لای زلف و کس با لای زلف

کتاب حسن و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن

خود را و از آن و خود را و از آن و خود را و از آن

بهائی عالمی طاب سره و به شمع الشیخ طاب سره و به شمع الشیخ

حضرت شمع از آن عالمی طاب سره و به شمع الشیخ طاب سره و به شمع الشیخ

در لباس فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر

و در حقیت پناه سماعی حمید بطور ساند و در حقیت پناه سماعی حمید بطور ساند

تفصیل آب مولانا محلی ای محلی و الی الله طاب سره و به شمع الشیخ

حضرت شمع از آن عالمی طاب سره و به شمع الشیخ طاب سره و به شمع الشیخ

و الی الله طاب سره و به شمع الشیخ طاب سره و به شمع الشیخ

و مشرق الشیخ و مشرق الشیخ و مشرق الشیخ و مشرق الشیخ

شور و معروف است غرض آنحضرت در سده ۲۰ از آندهم شمال یک کاف و الی الله طاب سره و به شمع الشیخ

فی مقدمه و فی مقدمه و فی مقدمه و فی مقدمه و فی مقدمه

روضة اول

۵۵

که در علم می که تمام قبل حال است

بر او علم می که تمام قبل حال است

بر او علم می که تمام قبل حال است

بر او علم می که تمام قبل حال است

بر او علم می که تمام قبل حال است

بر او علم می که تمام قبل حال است

بر او علم می که تمام قبل حال است

بر او علم می که تمام قبل حال است

بر او علم می که تمام قبل حال است

بر او علم می که تمام قبل حال است

بر او علم می که تمام قبل حال است

بر او علم می که تمام قبل حال است

بر او علم می که تمام قبل حال است

بر او علم می که تمام قبل حال است

بر او علم می که تمام قبل حال است

بر او علم می که تمام قبل حال است

بر او علم می که تمام قبل حال است

بر او علم می که تمام قبل حال است

بر او علم می که تمام قبل حال است

بر او علم می که تمام قبل حال است

بر او علم می که تمام قبل حال است

بر او علم می که تمام قبل حال است

بر او علم می که تمام قبل حال است

ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است
ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است

من تصاید

ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است
ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است

ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است
ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است

در مرغیب احباب صحبت یکدیگر و قیامی عالم

ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است
ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است

در ستایش خاموشی

ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است
ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است

وله

ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است
ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است

خواجی کرمانی علیه الرحمه از مشایخ بزرگان و اعیان و از عارفان و مشایخ و اولیای
 ائمه و کرام و مجتهدین و محدثین و شیخ رسیده سرادوت برآسان جات رف رفائی شیخ رکن الدین علی
 حسینی شاد و مبداء حقیقت و طریقت و راه ارج و دست اوست شاهی طلیح است و او را در دهه شصت
 شوی روضه انوار و شوی های همایون از دست و دانش در شصت منجش در سنگ که بر شاز

من تصاید فی النصیحه

ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است
ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است

وله ایضا علیه الرحمه

ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است
ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است

غزلیات

ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است
ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است	ای که در کتب معتبره است

روضة اول

۷۵

نارین هستی خور از زمان بد بانی دان		اگر کسی بستی که با منی و دارا دان واری	
نه دارا داشت آن کجی نه به محبت		من غزلت است	
سر زده و در دنیا ای بر	آری بنام و در دنیا ای بر	شوق درون بهشت شود و دیگر نه	که شوق درون بهشت شود و دیگر نه
ما که بودیم که بودیم	کرمیان بهر دلی که بودیم	چون شوق شد که بای شوق	که شوق به نظر راه طریق صبر دانی
سلطان کسی باویش	دست خسته و در شوق	اگر در صفت صفت	اگر در صفت صفت
در هر صفت که هستی	در هر صفت که هستی	اگر در صفت صفت	اگر در صفت صفت
ای که زنده بهیچ صفت	ای که زنده بهیچ صفت	اگر در صفت صفت	اگر در صفت صفت
و له صفت		و له صفت	
ای که دل بهر صفتی است		و هر چه دل بهر صفتی است	
صفتی صفتی صفتی		صفتی صفتی صفتی	
چو با خاک و خاک		چو با خاک و خاک	
بیل که ز بر آرد و است		منتخب شوی سوم شایه	
که که یک قطره که در دلی	که که یک قطره که در دلی	که که یک قطره که در دلی	که که یک قطره که در دلی
آه که هر چه در دلی	آه که هر چه در دلی	آه که هر چه در دلی	آه که هر چه در دلی
بال و اوقات بر آرد	بال و اوقات بر آرد	بال و اوقات بر آرد	بال و اوقات بر آرد
از طلب خوش کسی که	از طلب خوش کسی که	از طلب خوش کسی که	از طلب خوش کسی که
چون در دلی که	چون در دلی که	چون در دلی که	چون در دلی که
سر به سلطنت خیر	سر به سلطنت خیر	سر به سلطنت خیر	سر به سلطنت خیر
و سوسه و نام خست	و سوسه و نام خست	و سوسه و نام خست	و سوسه و نام خست
لذت مردان و خوش	لذت مردان و خوش	لذت مردان و خوش	لذت مردان و خوش
دوق که در دلی	دوق که در دلی	دوق که در دلی	دوق که در دلی
بره و بهر و بهر	بره و بهر و بهر	بره و بهر و بهر	بره و بهر و بهر
بره و بهر و بهر	بره و بهر و بهر	بره و بهر و بهر	بره و بهر و بهر

روضة اول

۷۶

نارین هستی خور از زمان بد بانی دان		اگر کسی بستی که با منی و دارا دان واری	
منتخب شوی سوم شایه		منتخب شوی سوم شایه	
که که یک قطره که در دلی	که که یک قطره که در دلی	که که یک قطره که در دلی	که که یک قطره که در دلی
آه که هر چه در دلی	آه که هر چه در دلی	آه که هر چه در دلی	آه که هر چه در دلی
بال و اوقات بر آرد	بال و اوقات بر آرد	بال و اوقات بر آرد	بال و اوقات بر آرد
از طلب خوش کسی که	از طلب خوش کسی که	از طلب خوش کسی که	از طلب خوش کسی که
چون در دلی که	چون در دلی که	چون در دلی که	چون در دلی که
سر به سلطنت خیر	سر به سلطنت خیر	سر به سلطنت خیر	سر به سلطنت خیر
و سوسه و نام خست	و سوسه و نام خست	و سوسه و نام خست	و سوسه و نام خست
لذت مردان و خوش	لذت مردان و خوش	لذت مردان و خوش	لذت مردان و خوش
دوق که در دلی	دوق که در دلی	دوق که در دلی	دوق که در دلی
بره و بهر و بهر	بره و بهر و بهر	بره و بهر و بهر	بره و بهر و بهر
بره و بهر و بهر	بره و بهر و بهر	بره و بهر و بهر	بره و بهر و بهر

روضه اول

۹۷

و مقامات آنجا در مکه و مدینه و اقصای هند و است از غایت اشتیاق و حاجت
توابع و دولت فی سبیل اربع و شصت سال

سازمان خانگی نامش کن این که در بر حجاب و آبرو و چون از اقصای
سجده من واقع خوف خراسان است از سر طریقت خود خواجه بود و چشتی شاه سجده لقب و لقب
سجده شد بجهت عالی از سبک طریقت و از او سبک طریقت و در بر حجاب و آبرو و چون از اقصای
سجده شد بجهت عالی از سبک طریقت و از او سبک طریقت و در بر حجاب و آبرو و چون از اقصای
سجده شد بجهت عالی از سبک طریقت و از او سبک طریقت و در بر حجاب و آبرو و چون از اقصای

من رابعه نامش کن این که در بر حجاب و آبرو و چون از اقصای
سجده شد بجهت عالی از سبک طریقت و از او سبک طریقت و در بر حجاب و آبرو و چون از اقصای
سجده شد بجهت عالی از سبک طریقت و از او سبک طریقت و در بر حجاب و آبرو و چون از اقصای
سجده شد بجهت عالی از سبک طریقت و از او سبک طریقت و در بر حجاب و آبرو و چون از اقصای

میری قدس سره در شهر مشهد از مشایخ شریف الدین احمد بن شیخ
میری سید تقی میرزا زاده و فتوح و در قضایات از مشایخ شریف الدین احمد بن شیخ
میری سید تقی میرزا زاده و فتوح و در قضایات از مشایخ شریف الدین احمد بن شیخ
میری سید تقی میرزا زاده و فتوح و در قضایات از مشایخ شریف الدین احمد بن شیخ

کرمانشاه و در شهر مشهد از مشایخ شریف الدین احمد بن شیخ
میری سید تقی میرزا زاده و فتوح و در قضایات از مشایخ شریف الدین احمد بن شیخ
میری سید تقی میرزا زاده و فتوح و در قضایات از مشایخ شریف الدین احمد بن شیخ
میری سید تقی میرزا زاده و فتوح و در قضایات از مشایخ شریف الدین احمد بن شیخ

روضه اول

۹۸

شمس سیتی علی رحمه الله و شمس الدین محمد است که در چاه
از میان است سکری خوانندش زیرا که اهل آن ولایت را بدین نام خوانند و شهری در آن است
وی از فضلای زمان خود بود و کتب متعدد تألیف فرموده مسجد کتاب جامع البحرین و اکانت از الدین معانی
و در آن بسیار از ادعای قاضی قاضی در سواد و تکیه بر بی حد و نظیر جامع علم هر و اهل بود و بعضی با تربیت فرزند
کشت از آن وی اخص داشتند در این ولایت و اهل آن کشتند

رباعی لطف تو بزرگوار شد
از دست بزرگوار که در سواد و تکیه بر بی حد و نظیر جامع علم هر و اهل بود و بعضی با تربیت فرزند

شمس الدین کرمانی علیه الرحمه آنجا از دین کامل و تحقیق و اهل و شمس الدین
مشهد است شیخی صاحب کمال و شیخی شیرین صفای فاضلی که از غایب و عالمی بلند پایه از دست
ایمان خارج نمائید از اهل آن و من عرفانیه و رباعیه آنی که آن آئی دل را بخت آن و
در مکه و در شهر مشهد از مشایخ شریف الدین احمد بن شیخ
میری سید تقی میرزا زاده و فتوح و در قضایات از مشایخ شریف الدین احمد بن شیخ

رباعی در مکه و در شهر مشهد از مشایخ شریف الدین احمد بن شیخ
میری سید تقی میرزا زاده و فتوح و در قضایات از مشایخ شریف الدین احمد بن شیخ
میری سید تقی میرزا زاده و فتوح و در قضایات از مشایخ شریف الدین احمد بن شیخ
میری سید تقی میرزا زاده و فتوح و در قضایات از مشایخ شریف الدین احمد بن شیخ

رباعی در مکه و در شهر مشهد از مشایخ شریف الدین احمد بن شیخ
میری سید تقی میرزا زاده و فتوح و در قضایات از مشایخ شریف الدین احمد بن شیخ
میری سید تقی میرزا زاده و فتوح و در قضایات از مشایخ شریف الدین احمد بن شیخ
میری سید تقی میرزا زاده و فتوح و در قضایات از مشایخ شریف الدین احمد بن شیخ

شاه بدخشی قدس سره نامش که در چاه
از میان است سکری خوانندش زیرا که اهل آن ولایت را بدین نام خوانند و شهری در آن است
وی از فضلای زمان خود بود و کتب متعدد تألیف فرموده مسجد کتاب جامع البحرین و اکانت از الدین معانی
و در آن بسیار از ادعای قاضی قاضی در سواد و تکیه بر بی حد و نظیر جامع علم هر و اهل بود و بعضی با تربیت فرزند
کشت از آن وی اخص داشتند در این ولایت و اهل آن کشتند

[illegible][illegible]

فلا تخافوا على من هوانكم	فلا تخافوا على من هوانكم	فلا تخافوا على من هوانكم
فلا تخافوا على من هوانكم	فلا تخافوا على من هوانكم	فلا تخافوا على من هوانكم
فلا تخافوا على من هوانكم	فلا تخافوا على من هوانكم	فلا تخافوا على من هوانكم

مجددین جدای و بهر اوسید شرف این مؤیدین بی افسح بیدای بعضی و از انجا که
 خدایم شریف است و از هر جهت شیخ محمد الدین کبری است و حق در حالت سکر و خلسه حال کند که بیخود بطور کرم
 در اوقات و در شیخ احمد علی و در روز باری که است از بیخود بیرون آدم و چون بیخود بودیم و چه در شیخ احمد
 سبب آن شیخ محمد الدین این سخن شنیده و توبه کند گفت در روزی که از بیخود بیرون آدم و چون بیخود بودیم و چه در شیخ احمد
 بودی از سر بر روی حدیث ایستاد که شیخ محمد الدین را بگویم سلطان محمد از سر بر روی حدیث ایستاد که شیخ محمد الدین را بگویم
 و شیخ محمد الدین سر از روی حدیث ایستاد که شیخ محمد الدین را بگویم سلطان محمد از سر بر روی حدیث ایستاد که شیخ محمد الدین را بگویم
 و خود محمد الدین هم در آن خنده شد که چنانکه تحصیل آن و کتب است که شهادت شیخ محمد الدین در دست

احادیث این حدیث	رما عی است	مستوب و آن جناب است
فلا تخافوا على من هوانكم	فلا تخافوا على من هوانكم	فلا تخافوا على من هوانكم
فلا تخافوا على من هوانكم	فلا تخافوا على من هوانكم	فلا تخافوا على من هوانكم
فلا تخافوا على من هوانكم	فلا تخافوا على من هوانكم	فلا تخافوا على من هوانكم

محمد غزالی طوسی قدس سره کتبه و امه آن جناب ابو محمد محمد و قیس علی
 از شایسته علم و تحقیق عرفات و برادر شیخ احمد غزالی است سعادت ایشان سوره است و در کتب
 سوره اول ذکر است بقول این سخن از غزالی طوسی است و اگر چه در ادب اهل حال جناب شیخ طاب علم قال
 و سالب طریق حال می بود و لیکن آنرا از تحقیق اهل ذوق بی برده حقیقت طریقه عارفین قرار آورده
 و صاحب مقامات عالی گردیده و گفته است که با یکدیگر با غلبه اکثر علوم عالم بودیم تا بعد از جناب شیخ ابو علی
 فارسی و سایر اهل حال رجوع نمودم فل غرض و بطن قاضی من حاصل گردید غرض جناب شیخ رحمت الله علیه
 محقق است بی بدل و در حق است بی عدیل که شش عدد سالانش به نصد و نود و نه رسیده اجای علوم و کلمات
 نه است بجا و چهار سال عمر است و در دست ۵۰ هجرت شایسته است

الحمد لله رب العالمین	الحمد لله رب العالمین	الحمد لله رب العالمین
الحمد لله رب العالمین	الحمد لله رب العالمین	الحمد لله رب العالمین
الحمد لله رب العالمین	الحمد لله رب العالمین	الحمد لله رب العالمین

معین چستی بروی قدس سره و بهر اوسید شرف این مؤیدین بی افسح بیدای بعضی و از انجا که
 خدایم شریف است و از هر جهت شیخ محمد الدین کبری است و حق در حالت سکر و خلسه حال کند که بیخود بطور کرم
 در اوقات و در شیخ احمد علی و در روز باری که است از بیخود بیرون آدم و چون بیخود بودیم و چه در شیخ احمد
 سبب آن شیخ محمد الدین این سخن شنیده و توبه کند گفت در روزی که از بیخود بیرون آدم و چون بیخود بودیم و چه در شیخ احمد
 بودی از سر بر روی حدیث ایستاد که شیخ محمد الدین را بگویم سلطان محمد از سر بر روی حدیث ایستاد که شیخ محمد الدین را بگویم
 و شیخ محمد الدین سر از روی حدیث ایستاد که شیخ محمد الدین را بگویم سلطان محمد از سر بر روی حدیث ایستاد که شیخ محمد الدین را بگویم
 و خود محمد الدین هم در آن خنده شد که چنانکه تحصیل آن و کتب است که شهادت شیخ محمد الدین در دست

احادیث این حدیث	رما عی است	مستوب و آن جناب است
فلا تخافوا على من هوانكم	فلا تخافوا على من هوانكم	فلا تخافوا على من هوانكم
فلا تخافوا على من هوانكم	فلا تخافوا على من هوانكم	فلا تخافوا على من هوانكم
فلا تخافوا على من هوانكم	فلا تخافوا على من هوانكم	فلا تخافوا على من هوانكم

محمد غزالی طوسی قدس سره کتبه و امه آن جناب ابو محمد محمد و قیس علی
 از شایسته علم و تحقیق عرفات و برادر شیخ احمد غزالی است سعادت ایشان سوره است و در کتب
 سوره اول ذکر است بقول این سخن از غزالی طوسی است و اگر چه در ادب اهل حال جناب شیخ طاب علم قال
 و سالب طریق حال می بود و لیکن آنرا از تحقیق اهل ذوق بی برده حقیقت طریقه عارفین قرار آورده
 و صاحب مقامات عالی گردیده و گفته است که با یکدیگر با غلبه اکثر علوم عالم بودیم تا بعد از جناب شیخ ابو علی
 فارسی و سایر اهل حال رجوع نمودم فل غرض و بطن قاضی من حاصل گردید غرض جناب شیخ رحمت الله علیه
 محقق است بی بدل و در حق است بی عدیل که شش عدد سالانش به نصد و نود و نه رسیده اجای علوم و کلمات
 نه است بجا و چهار سال عمر است و در دست ۵۰ هجرت شایسته است

روضه اول

۱۰۷

وقت بیماری امش بر اندام علی برادر خلیفان است که شریف علی را در این زمانه بود
 و لا تروا لعلیه فقر و زاده و صاحب **رباعی**
 حال بود این حضرت از ایشان که
 گزید و در مسجد کعبه ایستاد و بود
 ای خدایت چنان تو توانی و بهر
 انقضای این جهان است این **رباعی**
 به پیش از این که این عالم را
 در پیش از این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را
واقعیات بوری حدیث گیتی است حق و در و بیعت صادق سالکین بر روی و بود
 در و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را
والله اعلم امش علی بن قان و از عالم مکرر و از ایشان که در و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را
من عین لیا غزوات و ایامات او در و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را
من عین لیا غزوات و ایامات او در و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را

روضه اول

۱۰۸

مرآت حال امش بر اندام علی برادر خلیفان است که شریف علی را در این زمانه بود
 و لا تروا لعلیه فقر و زاده و صاحب **رباعی**
 حال بود این حضرت از ایشان که
 گزید و در مسجد کعبه ایستاد و بود
 ای خدایت چنان تو توانی و بهر
 انقضای این جهان است این **رباعی**
 به پیش از این که این عالم را
 در پیش از این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را
واقعیات بوری حدیث گیتی است حق و در و بیعت صادق سالکین بر روی و بود
 در و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را
والله اعلم امش علی بن قان و از عالم مکرر و از ایشان که در و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را
من عین لیا غزوات و ایامات او در و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را

در و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را
 و این که این عالم را

یقینی لایحه قدس مترجمین

مجلس خاصه جمعه فاضله ای است و همیشه در این مجلس که از علمای مشهور بوده خود
حاضری است و فاضله است که در این مجلس بجهت و زحمتهای میگرد و آخر سعادت شاد است

وقت اذان خواب است
از این مجلس با نوبت و در این مجلس که از علمای مشهور بوده خود

در این مجلس که از علمای مشهور بوده خود

یوسف بیگی علیهم السلام

در این مجلس که از علمای مشهور بوده خود

در این مجلس که از علمای مشهور بوده خود

در این مجلس که از علمای مشهور بوده خود



روضه دوم در ذکر فضیلت و تحقیق حکما بترتیب حروف

ابوعلی سینای بلخی افضل کاشی ابوالقاسم رسی اشراق اصفهانی ابن سینا فراهی
ابن سینا بلخی اشرفی سمرقندی اخیای بیدانی ابوجیب کلبی ابن سینا دانی
اسد کاشی امیر شیرازی ابوسعید غفر شیرازی ابن الدین دانی اولی یزدی
انوری ایوردی سید ارغوانی بانی تبریز بدیع سجاده بیست
سید الدین طمشانی جلال اصفهانی حافظ شیرازی حسین بیبی حارثی یزدی
حسن قزوینی حسامی خوارزمی حسین غسانی حسن و یحیی حبیبی غفاری سید
خیام مشهوری خلیفه سلطان مازندرانی خیال اصفهانی دوانی کار و دست
داود اصفهانی دوانی کیلانی ذوق کاشی رضی الدین خوشاب رابع الدین کرمانی
روحی سمرقندی رضای شیرازی رافعی قزوینی زکی شیرازی زین الدین سنوی
سنائی خزنوی سوزنی سمرقندی شمس بی شهاب مقبول سمرقندی شرف یزدی
شریف جرجانی شوکت بخارانی شمس شیرازی شرف شهزاده اصفهانی
شعانی اصفهانی صابین الدین اصفهانی صدر الدین شیرازی صفی الدین اصفهانی
صدر الدین شادری صنیع اصفهانی طالب باجری ظهیر غازی عزیزی
علای حسامی علی سمرقندی علی قلندر علی شاه ابدال

[illegible]

ده چو آن ندول که اندر وی
 گاه و بگاه و صیغ و عصار
 بود چو کبریا بجهت بار
 کرد که در کرم است و است
 پس تعاف کن که اندر
 علم از من است که اندر
 هر چه در و قصه درخ کن
 هر که از چو بر می سازد
 نخل عشق منسوخه قبول
 جز به دست و در محبت
 و قهر می کان و در حد بر سر
 بر تو و مرغ و از آن که در کش
 در بیج و درین سر بکن
 هر طبع جو این را بدو
 آید این که چون آید

و در آن کج و غصه و غصه
 ای حسد از آن مال الا اعتبار
 پیش ازین کاین جان خدازد و خرد و اندر نظر
 پند گیر ای سپاسیان که قه جایی پند
 گفت نایب هر شمار ازین سکان پر فساد
 بشن آرا خد رخصه مرا فیصلی شود
 در تو جوانی و در دغانی و شیطانی و درت
 نایب این مجلسی زنده چون و یوست
 چند ازین گفت و عبادت و با به رفت و
 که مخالف خواهی ای محبتی در از آن
 فصل حسد می که تو از دست و در آن محیط
 کی شود ملک تو عالم تو بهی شکست
 بر ده و در عشق و آن اسم ملاست بر خیز

ای حسد از آن مال الا اعتبار
 پیش ازین کاین جان خدازد و خرد و اندر نظر
 پند گیر ای سپاسیان که قه جایی پند
 گفت نایب هر شمار ازین سکان پر فساد
 بشن آرا خد رخصه مرا فیصلی شود
 در تو جوانی و در دغانی و شیطانی و درت
 نایب این مجلسی زنده چون و یوست
 چند ازین گفت و عبادت و با به رفت و
 که مخالف خواهی ای محبتی در از آن
 فصل حسد می که تو از دست و در آن محیط
 کی شود ملک تو عالم تو بهی شکست
 بر ده و در عشق و آن اسم ملاست بر خیز

طالع را موهبت است و معانی است و برای صاحب نرینه و راجبات و اشیاء را به بیان میراث
 در مراتب و اجامی و فائز کرده و مصداق جایی را به معرفت و مولانا خرازمی علی از و متولذت خرق او را
 تصانیف یکست مسجد و از التقریر و ابواب کتاب مشنوی مولوی نیز از دست و مواهب علیه هم از کتب
 و ایات و افلاک و تصنیف و تفسیر و تالیفات او در تاریخ مفصله مسطور است و در تالیفات او در
 مسکونه و در احوال و ...
 و این کتاب از آن کتاب است

از غنایش و شد لی بیع و خاندانیت
از شیرازی از مجروحان و زن و از سبک جانان خود و دیده و سیاحت ممالک ایران

و بعد است آن خود در دستستان داشت **رابع** یافته بخت شایسته این را می آید
شد کارش باقی را از زمین باغی و بیست و چهار ساله **بیت** بیست و چهار ساله **بیت** بیست و چهار ساله **بیت** بیست و چهار ساله

محمد الدین طالبه استیخ دان و از فطای کتبه ان خود دارد و عیسی خاں کلمه ی این را می
نشان می دهد و از او بر این **رباعی** از حاشیای کتبه ی هم در سینه

مجلسی جامعہ

بسم الله الرحمن الرحيم
 رباعی از دست
 خورشید زشت و باغ تو نیست
 بسم الله الرحمن الرحیم
 خورشید زشت و باغ تو نیست
 خورشید زشت و باغ تو نیست

محمد بن موسیٰ علیہ الرحمہ

[illegible]

در حدیث و متون باطنی
حاکم و آستان باطنی
که حیدر جان تصدیق کن و کنش
اول فایده دار از این کتاب

او در کائنات منزه است غرض از تصاویری که در خود دارد و غیرت مشهور است چنانکه با دیگر کتب الهی و تعالی که
شاه عباس صیقلی و در این کتاب و در این کتاب

مهرنگ یک مسجد و این مکان بنامه مهرش

فرض و حدت اکبر شاه و جانچ بادشاه هندوستان غایت مستبر بود عباد از دولت شاه عباس که از شهر حکیم
کس صده و تحال که نه شده و ما را این مراعت نموده و از دولت

این که در کتب کبریه و دایره و جواهر
 درین آیه که میفرماید هر که از این
 بر سر شربت درختی که در آن
 عصا است و در آن عصا
 عصا است و در آن عصا
 عصا است و در آن عصا

محمّد بن محمد بن علی احمدی

معاصر انگریز شاعر و ناول نگار و رقصکاران آگاہ و لہ مشہور شاعر و ناول نگار و شاعر شاعر و شاعر

ناصر خسرو غلوکی و ابو نصر بن خسرو بن عثمان بن عیسی بن حسن بن محمد بن موسی بن حسن بن علی بن موسی الزمخانی جامع جمیع علوم بود و شیخ ابوالحسن خرقانی را ملاقات نموده خود در سال که در میان حاکمان

سپنجیم و بعد از آن ده سال تمام بتتبع نجوم و هیئت و رمل و اقلیدس و محیطی که مردم از هفده سالگی تا پانزده سالگی

[illegible]


گردد و بجا آید ملک ماحده تقییری بر قرآن مجید نوشت و بیا بر خست شروع و حفظ نفس بوفق مشرب ایشان

از جهت گفت حاجده خلاصت بهر جا رسید دید که در آنجا خبری نمایند خود گوید در پیشگاه برادر خود ایستد
خاسته برست موزه خود کندگان موزه و در می رسد نامگاه در چند مار غوغائی فرخاست موزه و در

رفته چون باز آمد پاره کشت بر سر دوش خود کرده بود از وی سوال کردم گفت یکی از شما که دان فاضل
آورد و شما را هم نزد خود داشت او گفت من نیز این سبب داری کشت را بر سر دوش کرده آوردم حکیم گفت

بنیاد که در شادی که شکر خالص و در آنکه وانش که در شود من بخار هم اند در حال از خوف از قیامت بر آید
به صورت حکیمیت بی شک به بیت انجیل در غار ایشان بر یافت و عزالت که اند که نیکو به بر تیر

که درسی شبانه روزی که تمام حقایق و المصداق علی الراوی از ملک و پهنج و پیش مواقات و دست
و باب و نضره را ای لای شبانه روزی که تمام حقایق و المصداق علی الراوی از ملک و پهنج و پیش مواقات و دست



در آن خلوت که بیت لب فرو نه و جانانی
 بحال خلق باشد خدایان من جبهه بانی
 شریک و نامزد و شریک و نامزد
 در آن خلوت که بیت لب فرو نه و جانانی
 بحال خلق باشد خدایان من جبهه بانی
 شریک و نامزد و شریک و نامزد

مرتب شویات فی الحجة والرحمة

در آن خلوت که بیت لب فرو نه و جانانی
 بحال خلق باشد خدایان من جبهه بانی
 شریک و نامزد و شریک و نامزد

ر ب ا ع

در آن خلوت که بیت لب فرو نه و جانانی
 بحال خلق باشد خدایان من جبهه بانی
 شریک و نامزد و شریک و نامزد

خالد سلیمان

در آن خلوت که بیت لب فرو نه و جانانی
 بحال خلق باشد خدایان من جبهه بانی
 شریک و نامزد و شریک و نامزد

خاوری کوزه گانی

در آن خلوت که بیت لب فرو نه و جانانی
 بحال خلق باشد خدایان من جبهه بانی
 شریک و نامزد و شریک و نامزد

در آن خلوت که بیت لب فرو نه و جانانی
 بحال خلق باشد خدایان من جبهه بانی
 شریک و نامزد و شریک و نامزد

سیر از می

در آن خلوت که بیت لب فرو نه و جانانی
 بحال خلق باشد خدایان من جبهه بانی
 شریک و نامزد و شریک و نامزد

ر ب ا ع

در آن خلوت که بیت لب فرو نه و جانانی
 بحال خلق باشد خدایان من جبهه بانی
 شریک و نامزد و شریک و نامزد

سیر از می

در آن خلوت که بیت لب فرو نه و جانانی
 بحال خلق باشد خدایان من جبهه بانی
 شریک و نامزد و شریک و نامزد

در لغت حضرت صاحب الزمان گوید

در آن خلوت که بیت لب فرو نه و جانانی
 بحال خلق باشد خدایان من جبهه بانی
 شریک و نامزد و شریک و نامزد

فردوس

[illegible]

مختصری ایر وانی قدس سره و اصل میرزا حسن شیرازی میرزا آقاخان قزوینی
 قیام سرای اسلام آبادی بوده و مراتب علمی را در بهشتیاب و دولت آباد حقایق و آب شیخ کمال و عالم
 عامل محمد بن عبد الصمد چالی قدس سره الغریز تحصیل کرده و متاخر به قیامت عالیات عرش در باب تحصیل
 و حال اشتغال داشته مولای می ذکر او را از شهادت خود در تفتیش طایفه و امامی اخبار فرموده و بعد از
 شهادت مولانا آنجناب خیال آن شیخ سعید شهید را بعد از آوده و خود آواز به بیان که موشی صبی ایشان بود
 بر قضا و آن سادات بواسطه فضل و کمال و علم عالی امیرزاده و کائنات و به بیان و دست دادن و توب
 نایب الشرف بن میرزا علی نجفیه و نیز آنجناب شده و آن نایب امیرزاده و احکام محمد میرزا نیز به آنجناب صبی
 و محنتی حاصل کرده که بارادت رسیده و بهمانا آنجناب مرده سلطنتی آنحضرت آوده بعد از رحلت نایب الشرف
 بر تزلزلات محمد و نایب سلطنت رسیده و چون قافان صاحب قران تفتیش و متخلص بن قافان عالم فانی را
 پیدا و گفتند حضرت نایب الشرف و بعد محمد میرزا با حکم و لایب محمد و در اوقات ربوبیت ایران آید و بعد از
 اندام از حسن خلق و ارادت کرده و به جانب ایشان را بعد از اوقات خاصه خود تکلیف فرموده و به ملکیت
 زمام ملک و مملکت را در ملک کنایت آنجناب داده و تقویض امور خود را در اوقات چهارده سال گرامی ملک
 سلطان گیتی سنان بود و استقلال با حق و اوقات ملک را بر داشتند بعد از رحلت آن پادشاه و مجاهد و اختلاف
 امرای و کاه و قیامت عالیات رفقه ساکن شدند و در سال ۱۱۹۰ هجری و در وقت و پنج حکم تقدیر و محبت
 کرده و شب جمعه عشاء ثانی رمضان المبارک بی مرضی شدید رحلت کرده و بخوار رحلت ایرادی بیست و رفته
 علی بن ابی الواقع در علوم تجربی و عقلی کمال داشتند در معقولات و منقولات و معارف و حقایق رسالات برداشتند
 و کتب مفیده ساخته باعث آبادی احکام و ادراغی عمارات و اوقات و به تین بسیار چنانکه یاد و از کردنی
 بجای احکام متعلق به آنجناب بود و مقصود آبادی بلاد و ترفیه حال عباد و مسی بودی در بابل و کرم کمال علو
 داشتند و بهشتیابی بی اندازه کردی و جمعی از دولت او متعلق شده و صاحب صنایع عالی و صنایع و عقاید
 ستوده اند اگر چه اشعار از نظم و نثر و سماع و بی و شاعران و منقش و بی و کسب و جور و در خاطر او
 بودی فی تحقیق و بی و بی و در عبادت و پاک و مقدس و مؤمن و منقش و بی و کسب و جور و در خاطر او
 سالها و از میرزا بیگار بی سلطان ایران مجبور و امور بود بعد از آنکه در اوقات بعدی و قبل نفس متعلق
 رحلت او بی از و به صنایع بسیار از رحلت کرده و به صنایع و آلات عباد و جنگ از قبیل توب و تفتیش
 بسیار بی و ایران آوده ساخته و نور خاکی عظیمی بر داشته که بلا حظ تقویت دولت اسلام کثیر العاید و کثیر الشان
 خواهد بود و با شغل بزرگ دولتی کاهی صحبت شعرا و عرفا میل نموده و احوال کاهی نظم و بی و ساری است می فرمود

از حجاب آید و لیکر جمال جان دول
و چون چرخ سبزی بر آید و روی کریک
آن محمد است و در دست و قدم و کمر و لب
و صورت و کمر و از لب و بدن و بوی
جان عرش ذات مستغان دل عرش جان
دل عرش جان و لبی دل عرش بود و دست
دل عرش روحانی بود جان عرش جان
جان کرد و از حق شده کرد و از جان
جان حسی آقا حق القدر انفس است
نفسی که او عادل شد و خال نرالد شد
لاکه جان را ای ولی حاصل شده ذات
بود فضل و حسن و خیا احوال عشق و است
کسوی باز نر شد و عرو و تقصیر

[illegible]

هست بشیخی محال آشفته کار عشق را
 در مقامی که جفت ماری خفته اند و دل
 چون ماقده از دزدان آلوده و سیه شده
 از دود غماجران که عارف در راه خود

بر کین زانسانا حسن اسم حق تعالی	اسم خاص من است که بود نام من	اسم علم خود است حق تعالی	اسم اعم چشم نام خدا نام من
معدنیک شکفا بجای نمود	من بجا احکام ابد تو ایست	برودگی عشق الی برده آن عشق	عشق سزای است سخن من است
دست از جبر نیست غوغا من از	بدا و قرب و د و فصل من	بیت مدح کشت کوی سیکه	ایست بخت و آهنگی من
حسار من است این و محمد بی دوا	کله خفقت است این ستر بیت است این	ایردی و کشت این و خفقت پالی	
نه بخش روی خوت گذرد و غم یافت		بر سینه زود و غم خالی است یا خیار	
سحر من زنگنه که بودی	که غم کشت زادت منی	غیر و دیه و دور هیچ دوری	چو من و دیه و غم غم غم غم
شد خال زانما هستی مرغ	یه اند جلوه کر شد بهستی	یاران با طافت زید کشت	چو من و دیه و غم غم غم غم
در خصلت و ان کی سیکه نهاد	کفری کف غم زانما و دیه	در شرق و غرب کشت	چو من و دیه و غم غم غم غم
تا هر چه منور و دیه منور	آن مال بی محنت فی ابر کلام	اوقای شستن من جان دیم	چو من و دیه و غم غم غم غم
تا چو من غم زانما و دیه	چو من سکر که نظر آن در	حقیقت است این کشت	چو من و دیه و غم غم غم غم
اسم ز من است معانی در من	بر یای فاکر غم زود از کفر من	اسم ز من است معانی در من	اسم ز من است معانی در من
چو من غم زانما و دیه			

[illegible]

بود و ایام حیات خود را به عبادت و مجاهدات و زهد و تقوی مصروف نموده از هر لایحه و درگیری بگریزید و بپوشید
روان مقتصد و فزون کرده و آفتاب از صفت تحصیل مشغول بود و از ده سالگی تا چهل سالگی در شهره و کوشش و
اویزه و مشغول بود و بعد از اخصان رفت و در تخیل و عمارت و در علوم کلام و فقه و ریاضی و حکمت و فلسفه و غیره

در مود حقین بر روی دل کشاده و آن دیوان معارف بین مشعل است بر مطالب و مقامات بر غلب و مکاتیب
 در طلب خصانت و سلوب عربیه و فارسیه و ترکیه و شرایع و بیضاها پرورد و در موی کشوده و حتی سادات
 که خیر انتخاب از کرم هم برین و در قدم نهاد و این جامعیت بیاری از فرق طایف و طایف را دست داده
 اینجا و تنبیه که بعضی از نقایص و قریبات و در قیاس و مشهورات انتخاب درین کتاب ثبت شد

من قصیده فی الحقیقه

هر دو دو چو سس در آن مع خاک و نظر خیر
 ایامی که بسیار بی دردی پاک از درون
 ترا که درین خانه شال از شمع و پرده
 چو در بر سس بخوابی و درانی چه آید
 سراسر چو درین ایام از در و درون
 و لیرا که چو سس چندی هر جانب پر از کوی
 که بینه و نقش حق ز دل پس از تن بگریز
 ز نه و او و چو تو بود و او نموده تو
 چو او عالمی و از غافل میزدید که درون
 چو سلطان جانت بس و دل پر از کوی
 ز کثرت تو به دردی و تو حید بسیار
 معانی از هر غافل میزدی را صورت
 و کوی و دست شیشی چه پرید چه درین
 بسویش که نظر داری چه در چه در سس
 چه از قید چو ارستی چه سلطانی چه در
 چو کالامین از درون چه در غش و در

ایضا و له فی القصیده الموسوم مطلع ایض

طالع اشبح نمانه الاوار	یکی از دشمنان شدیده	نیز که بر چندی ازین	شرم دارد و یکی این پند
از سس آذاده کان جود	پای بخت بکل دین کلز	ای مبارز کان پر	است حیرت میردین

شکال آیت و ال ابدل	عسل اللیل کاد و الاسرار	آوردت و دستهای بکن	آوردی زلفت و بسیار
با که شکست شمشک بجز	آینفا و پرده شرم دار	آوردی گشت عهد بر بند	آوردی شکست تو بسیار
خاک را ی کرن ز شکلی	کاید از خاک گل و شکسته	لوش از نقد دل بست آنکه	که بجهت دل بی سادیا
انکه سر دانه و کوش و	خیز حیرت خسته و زین باز	آوردی گشت ال کیا برده	آوردی ای وید و قفسه
آوردی غش یک نفس یک	آوردی غش یک نفس یک	مانده از قاصد افی زن	کرمی کوشش بر دانی
ست شین کرمی غش	رسمی چیت و کرمی	کرمی غش و غش	رسمی چیت و غش
چند پرده نقش می غش	و غش و غش و غش	پرده بردار تا عیان	پس فی الذر غیره الی
سهرابینی اندر آن چرخ	سجده و سجد و سجد	لیاب و کوش کرم	ست بی یاده فی غش

این خاتمه شیش بیج

وله ایضا

چشم خیر از شمع دانش چون شوره داشتند	پرده در آن غشاش پرده بود چو داشتند
خواست بر آن چرخان پیداش حسن ازل	هر غشاش حیده از اول همان تر داشتند
شاهان غیب را و از اطوار ظهور	رویشان پس در ظهور غشاش صخر داشتند
خاسته اظهار چون بروج امکان غشاش	از خنثیت صورت نوری مقصود داشتند
نفس گل کرمش اش طبع بیولا پیرفت	مقبس از نور آن فرخنده و چو پر داشتند
و در آن نور آنچه از نقصان و پستی یافتند	عروش آمدند و زان کرسی فراتر داشتند
وز کثرت و دود و بیولی از پس یکدختن	چرخ اخضر بر سر از ارض اخضر داشتند
از لال عشق پس آن چو در آینه داشتند	و آنکه از وی طلیعت آدم محشر داشتند
بوالش را بر بشکر برتری دادند لکنت	پای خیر البشر بر تر ز برتر داشتند
ذات او واجب نیاید و مکن هم از آنکه	از و چش که از امکان نشد و تر داشتند
که دم عیسی ز نقاش روح پرور یافتند	گاه دست موسی از نورش منور داشتند
بر جالش پرده بستند از جلال یوشی	پرو و عصمت ز لیلین از رخ بر داشتند
و اخلاف روزن اندر تابش یک آفتاب	سایه را از هر طرف بر شکل و یک داشتند
آنکه فی خیر مشه لی فرشتان آمد بدید	پای خیر داری کبی موجب سر شرو داشتند
غشاش بر ستغای قابل آمد و در و	زان شکش خواستند آن دین سکر داشتند
خود را را به سوی نفس دادند از رنگی	آنکه را مؤمن توانستند کاف داشتند

می زبانی ما را با پیش قدم نرنگه و در	در خور خور و نیش از پر تو خور و داشته
امضا طاعت و بود از استبداد است	بهمه خلل در قریب و بعد هم از داشته
در کوئی زان استبداد کی اثر آید	که مین آید هم او را هم محشر داشته

میدانست شرف و حدت از این نادره عطر لیلی

نقد مختلف و کز کز پشته	بکیم سنگین از کیم کیم	انظر قاریت سوری از کیم	سرمه باد و مندره باد
پیکر بیان مشاعر و نایب	عید و سر سبز سبزه	پیکر کوی ایت سالی است	از کیم کیم و نایب

اصل مسکرات و در عالم نشان از حق مدینه

بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره
بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره
بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره
بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره

آید باشد بر سر حسن ایت که من

بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره
بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره
بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره
بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره	بکند ای نایب و نادره

چاک آید سیکه کاشم از شکلی	چاک آید سیکه کاشم از شکلی	چاک آید سیکه کاشم از شکلی	چاک آید سیکه کاشم از شکلی
چاک آید سیکه کاشم از شکلی	چاک آید سیکه کاشم از شکلی	چاک آید سیکه کاشم از شکلی	چاک آید سیکه کاشم از شکلی
چاک آید سیکه کاشم از شکلی	چاک آید سیکه کاشم از شکلی	چاک آید سیکه کاشم از شکلی	چاک آید سیکه کاشم از شکلی
چاک آید سیکه کاشم از شکلی	چاک آید سیکه کاشم از شکلی	چاک آید سیکه کاشم از شکلی	چاک آید سیکه کاشم از شکلی

کلیه و نایب و نادره

کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره
کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره
کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره
کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره

کلیه و نایب و نادره

کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره
کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره
کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره
کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره	کلیه و نایب و نادره

در این تو را غم و درد است
 لا محاله جمل تو فدا می
 بفرخ و فرهاد وین حد
 اگر هست خدا این است
 و اعداست و این تو حق دهم
 عزیز است خدا را شایسته
 و ای خاک است بعد از تو
 که این چنین تو و غیره و سواد

ومن ربا عيت

چنانکه حق نام مطلق باشد	حق تا چه چنان باشد
آنکه حق که حق می باشد	از حق که که شکستنی باشد

وله

[illegible]

مشتنوی

باز دلم عاشق دود و دانه
 سخن رخ ساقی و سما نشد
 مرغ دلم طار عشقش از آینه
 کرد و جامی جیسین ناله
 نذرش آن کجاکند و سوزش
 در غنچه زار و دم صوفی
 طوس حرم حرم کبریاست
 در فن پاک نشاید آن حد
 کعبه بود و مسجد و کعبستان
 طوس بود و قباد افغان
 آینه سینه سینه است طرب
 خراکی خضه عرواست طرب

باز دلم عاشق دود و دانه
 سخن رخ ساقی و سما نشد
 مرغ دلم طار عشقش از آینه
 کرد و جامی جیسین ناله
 نذرش آن کجاکند و سوزش
 در غنچه زار و دم صوفی
 طوس حرم حرم کبریاست
 در فن پاک نشاید آن حد
 کعبه بود و مسجد و کعبستان
 طوس بود و قباد افغان
 آینه سینه سینه است طرب
 خراکی خضه عرواست طرب

باز دلم عاشق دود و دانه
 سخن رخ ساقی و سما نشد
 مرغ دلم طار عشقش از آینه
 کرد و جامی جیسین ناله
 نذرش آن کجاکند و سوزش
 در غنچه زار و دم صوفی
 طوس حرم حرم کبریاست
 در فن پاک نشاید آن حد
 کعبه بود و مسجد و کعبستان
 طوس بود و قباد افغان
 آینه سینه سینه است طرب
 خراکی خضه عرواست طرب

اور علیته اصحابی خلف الصدق علیه السلام بود و اصل ایشان
طبیست و سده ایشان از نجباء و ارباب کمال و علمای آن ولایت بود و اندو میرزا عبدالحق الدین
که بفضل عیثه مشهور است باقره خود باصفهان و شیراز آمدند و طالب سلوک شدند بالاخره پدر و پسر
هر دو مریدیت مخصوص علی شاه بندی بودند و سید مذکور باذن جناب شاه علی رضای کبکی پیران آمدند
و طالبان را ارشاد مینمود و طریقت تلمذ الهی داشت گویند سیدی پاکیزه خصال و کلامی صاحب حال بود
غرض از جوده است و تلمذ و در شیراز توقف کرد و جمعی از نو افراد آورده و جمعی سنگر شدند آنرا

[illegible]

من اشعار مشتمی خات الوصال

ای تبراجت از محمد
 ذکر محبت ذروت از خدا
 ای نوحه شمشاد ای که
 غر حجت بیت فرقان که
 یک کت بهار شرمی
 ه عشق و نفس را و آدم کند
 ه ایجا و عنصر می کند
 عصاره و مرکب آرد
 وی معاجزت از محمد
 ذکر محبت ذروت از خدا
 وی نوحه شمشاد ای که
 غر حجت بیت فرقان که
 یک خطابت و اشارت می
 ک طبعیت با به لایحه کند
 کاه و تعداد مظاهری کند
 از ان مولای می تربیت آرد
 من و ما به محمد
 حمد و محبت که ذکر و محبت
 ای و فرقان و قرآن می کند
 در مقام شرف فرقان آید
 که رسد و که ذکر از خدا
 که او اله میان هر جا
 که هر عصر نماز طاعتی
 تا به یونس حیوانی شود

در نفی حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله وسلم

جوہر اول کہ روح عظمیٰ
نایب حق پادشاه عالم
وز ذکر در پیش نافذ
منظومات و صفات ذوالجلال
او کسی چند که پیش از حال
آخرین او زمین اول است

نشان امر حق و عدم
منبط بطوالت است
روح عظمیٰ اول آخر آدم است
لی نشان است که بر زمین است

نیش بر باد و عدم
تشریف و بیت
آدم ایجاد روح اسم اعظم
لاکین است که بر زمین است

فی انصیحه والموعظه

این مقام سپید و دانا است خفا تا خفا بر تو و عارفان	فردا از حجب و عیان مبران در ماست شرح حجاب است	خدا زاری کن بر آستان عالم از او قدرت ساختی	سترال خاص و دانا دان بیستی نورش بر دانه دانه
در پیش آن که است ایام که و به کوه با من پیوسته	نشد زاری که نام نیست که همچون خشت که گرازی	و صد و دهی که نامی از حق آفرید از جیب خود را که در حق	خدا زاری کن بر آستان عالم از او قدرت ساختی
مرغ دل در گردن بخت خود آتش دلش شوی در بخت	نای و دور خورشید کرده و گرد سبکی بخت ترا بیدار بکشد	این قدر ای بی اب و روغن نبد که کی سپید و بخت	خدا زاری کن بر آستان عالم از او قدرت ساختی
نه کی بر آستان از بخت طایر که بخت بیدار بکشد	نبد که کی بخت از بخت نبد که کی بخت از بخت	در مقام قرب او دست کند ای بر دشت طوطا و بخت	خدا زاری کن بر آستان عالم از او قدرت ساختی

فی وصف الصلوة والطاعات

هر که را دعا و شایسته در پیش انسانی را که در پیش	نیت ظاهر و در پیش نی طهارت کی توان کن	دعا تو را در پیش در نمازی صبر و شکیست	دعا تو را در پیش در نمازی صبر و شکیست
که زاری از صورت و دل که زاری از پیش چنان	بر نمازی کان کنی محال نیتش را بید و شکیست	و دعا تو را در پیش در نمازی صبر و شکیست	دعا تو را در پیش در نمازی صبر و شکیست
در نماز که بخت باشد رویت از بخت و فوطه	نیتش در بخت و فوطه نیتش در بخت و فوطه	دعا تو را در پیش در نمازی صبر و شکیست	دعا تو را در پیش در نمازی صبر و شکیست
نیتش در بخت و فوطه نیتش در بخت و فوطه	نیتش در بخت و فوطه نیتش در بخت و فوطه	دعا تو را در پیش در نمازی صبر و شکیست	دعا تو را در پیش در نمازی صبر و شکیست

وله اصحابنا و راعه روحه

در کف چرخ و درخت لی از نور و درخش	در کف چرخ و درخت لی از نور و درخش	در کف چرخ و درخت لی از نور و درخش	در کف چرخ و درخت لی از نور و درخش
در کف چرخ و درخت لی از نور و درخش	در کف چرخ و درخت لی از نور و درخش	در کف چرخ و درخت لی از نور و درخش	در کف چرخ و درخت لی از نور و درخش

سازد بر کی از شاد و مازن هر چه پیشی کنی در دانه	خدا زاری کن بر آستان عالم از او قدرت ساختی	دعا تو را در پیش در نمازی صبر و شکیست	دعا تو را در پیش در نمازی صبر و شکیست
در کف چرخ و درخت لی از نور و درخش	در کف چرخ و درخت لی از نور و درخش	در کف چرخ و درخت لی از نور و درخش	در کف چرخ و درخت لی از نور و درخش

در وصف اهل ذکر و محبت عارفان

دل در کف چرخ و درخت لی از نور و درخش	در کف چرخ و درخت لی از نور و درخش	در کف چرخ و درخت لی از نور و درخش	در کف چرخ و درخت لی از نور و درخش
در کف چرخ و درخت لی از نور و درخش	در کف چرخ و درخت لی از نور و درخش	در کف چرخ و درخت لی از نور و درخش	در کف چرخ و درخت لی از نور و درخش

[illegible]

<p>اگر سببش توان چاره کرد و در وقت را تو در اول من بفرست و دشمنان نامزد اینجا چون می گوید که در هر کس که از دشمنان</p>	<p>آه که من در هر روز ترا می بینم تا که می بینم که در هر روز ترا می بینم تا که می بینم که در هر روز ترا می بینم</p>	<p>آه که من در هر روز ترا می بینم تا که می بینم که در هر روز ترا می بینم تا که می بینم که در هر روز ترا می بینم</p>
<p>اگر سببش توان چاره کرد و در وقت را تو در اول من بفرست و دشمنان نامزد اینجا چون می گوید که در هر کس که از دشمنان</p>	<p>آه که من در هر روز ترا می بینم تا که می بینم که در هر روز ترا می بینم تا که می بینم که در هر روز ترا می بینم</p>	<p>آه که من در هر روز ترا می بینم تا که می بینم که در هر روز ترا می بینم تا که می بینم که در هر روز ترا می بینم</p>

کسی این بی دین و پند چو در پیش از او پند چو در پیش از او پند چو در پیش از او پند	کسی این بی دین و پند چو در پیش از او پند چو در پیش از او پند چو در پیش از او پند	کسی این بی دین و پند چو در پیش از او پند چو در پیش از او پند چو در پیش از او پند	کسی این بی دین و پند چو در پیش از او پند چو در پیش از او پند چو در پیش از او پند
---	---	---	---

افتتاح موی امیر العاقین

ای عشق تو چون عید و دل آفت تو زان برده دل کر عقل حکیم کشف دین چو که تو بد بهشت دین	ای عشق تو چون عید و دل آفت تو زان برده دل کر عقل حکیم کشف دین چو که تو بد بهشت دین	ای عشق تو چون عید و دل آفت تو زان برده دل کر عقل حکیم کشف دین چو که تو بد بهشت دین	ای عشق تو چون عید و دل آفت تو زان برده دل کر عقل حکیم کشف دین چو که تو بد بهشت دین
---	---	---	---

در مرغ جاف کمر سپید سپید شادی و پر سپید نام الای از دوا و نام	در مرغ جاف کمر سپید سپید شادی و پر سپید نام الای از دوا و نام	در مرغ جاف کمر سپید سپید شادی و پر سپید نام الای از دوا و نام	در مرغ جاف کمر سپید سپید شادی و پر سپید نام الای از دوا و نام
---	---	---	---

افتتاح بحر الحقایق در توحید و صفات

هر که این بحیره موج زدن موج آغاز نام او باید کاین در دنیا که پدید آید خار بر نام زان که دارد	هر که این بحیره موج زدن موج آغاز نام او باید کاین در دنیا که پدید آید خار بر نام زان که دارد	هر که این بحیره موج زدن موج آغاز نام او باید کاین در دنیا که پدید آید خار بر نام زان که دارد	هر که این بحیره موج زدن موج آغاز نام او باید کاین در دنیا که پدید آید خار بر نام زان که دارد
---	---	---	---

وله اخیر

ای مباد عشق تو خدیوید چون بدو اکل استی کایت بجز جوی مات رست کن حق نمره نور است ایست	ای مباد عشق تو خدیوید چون بدو اکل استی کایت بجز جوی مات رست کن حق نمره نور است ایست	ای مباد عشق تو خدیوید چون بدو اکل استی کایت بجز جوی مات رست کن حق نمره نور است ایست	ای مباد عشق تو خدیوید چون بدو اکل استی کایت بجز جوی مات رست کن حق نمره نور است ایست
--	--	--	--

نماز گاه بت زبان کس در آن	دوم نرانی دوین و دوان	که درین خانه نیت کس جز او	بوی هو لا اله الا هو
خو و چهل روز خیر نیت آن	نیت خوش آب و عسل بر کمال	تا که دل کس حسن نوبند	داشت آینه در مقابل
از نیت قتل دل را	داد و ستاخ پیر کمال دل	چون در دل کس ده شد دم	روی لیلی و شی بخت دل
کشت ظاهر که این پیر بخت	سزای بود از سنازل دل	هر چه از نظم و شعر نوشت	نخست بود از نیت دل
دل از بهجت پرده کس نه	بهت افلاک شد حال دل	بجز دل چو کس بوج نیت	او فتاد این کهر بل دل
که در خانه نیت کس جز او	بوی هو لا اله الا هو		
شاد بی نقاب می بینم	بر عیش شک تاب می نیم	عکس رخسار ساقی اندام	ماه در آفتاب می بینم
بر سر بخت کوان را	بجو موج و حباب می بینم	فرغ در اصل اجل اندوخ	بسجود در سجاب می بینم
گاه خور بر سپهر می گویم	گاه عکس در آب می بینم	یار بی پروا که یک پیش خشت	خوشتین را حجاب می بینم
عاقبت پادشاهی دیت را	برعد و کامیاب می بینم	سر کستی زهر که می بینم	بمدار این جواب می بینم
که در این خانه نیت کس جز او	بوی هو لا اله الا هو		
الا ای خدایا بیان است	محب ساقی نامه	که از باد و عشق مستیت	
سرا ز کریان چرا برده ام	بگوید پانی کر مرده ام	لباس دروغ با کجی و دختن	که آمد کون نوبت جوتن
غش آدم که می خوش شایم	نه زاده نه درویش باشم	تن آن که در می پستی بزم	که مکدم ازین خود پستی بزم
بیاساقی ای ز کس نیت	بطل می بر پیادین نیت	سناجات را خرابات کن	مرات کت کت کن نیت کن
منفی تو بر خوان کس نه	تو در نقش شو کس نه	بیخانه بجهنم و تنی بین	تجی شیوه قی پستی بین
چو پر می غانت خجسته حضور	نوشی ز نوش شراب طور	کسی کو مر این راه را برست	ترا می کان ساقی کو برست
بستان این می شتی یا رنو	یکی جام می نوش به شیارنو	شنیدی که بد جام می	خشت نیت هر یک بر یک
جان بهت نواز ترا بختی	بجام جم دل ترا بجم می	شراب طوفی بود در بخت	که بخت در آن قی خوش
شراب طواری می عشق است	که او مغز باشد جهان به جو است	بایت به ایت رخ یارین	ببشی بخت به ایت یارین
دی فارغ از سکر و از غم بخت	بناز رخسار او جو بخت	بل روی و دلدار باقی نیت	بجام اندرون عکس ساقی
نهانی بسی داده نوشی کرین	از کفتر ارجیا خوشی کرین		
کون محض خورن کلام	سلامی مرغان زاده سلام		
وله من رباعیات اللطایف			
این در چو در دیت که در نیت	این کار چه کار است که ساقش نیت		

سپار بر بقیه و نشد راه تمام	وله	این راه جدا است که بیا نش نیت
خورشید بختری ندارد در ذات	زین سان بخشش نماید در ذات	ای جان ز جا جایی لوان مهر
ای دست کت و دشت گردانی است	وله ایضا	یک رصف کار تو سر کردانی است
خود ز اول کار عاجز و چیران باش	چون آخر کار به کس حیرانی است	
آدم که تو از حجابان برون خواهی رفت	وله	خود بادل و جان پر ز خون خواهی رفت
چون نیستی آگاه که چون آمده	آگاه گشتی که چون خواهی رفت	
آنکس که می از جام یقین خورد و کشت	وله	این ناز ناک بهر حش بود و کشت
بایچه زنده صد سخن می گویم	خوش آمد که بد یک سخن مرد و کشت	
چشی که بغافل قیتمه خیریت	وله ایضا	از نیت و بد زمانه فارغ دل ریت
که قافض ارواح بود عسدر ایل	خود قافض روح او که کن تائیت	
چون بجز حس زنده بخارش نامند	وله	اگر که چکه ابر بهارش نامند
چون جمیع شود سیل و چشده دال بجز	در باب که بجز می کنارش نامند	
در راه طلب نه پائیزی باید	مردی ز دو کون بجز می باید	آز پایی فرشتین ره رو کجا
آنان که بر او معرفت فرد شدند	وله ایضا	صد رنج کشیدند که نامر و شدند
آفتند می و چون شد قنعه تمام	آخر ز حجابان بادل پرورد شدند	
ز حصار دلا کو که این نیت آن به	وله	انصاف به من و ترا کو این حقد
عالم به چون یکی است اندر معنی	وله	از روی یکی تمام را کردی رد
عارف که بود آنکه شریعت بود	دام سخن از شیخ و طریقت بود	نفی شریعت و طریقت بود
از غیر موعده بکنند یاد کرد	فرش نخند بنده و آزاد کرد	و نیت چنین دم ز تو حیدر
بیت نقطه زات شده بود از عدم	وله ایضا	و در صورت حروف گذاشت قدم
که شد الف و کهی احد کاهی الف	لیکن بحقیقت نه فرو نشت و نه کم	
که سوی حدم که سوی تجانه شدم	وله	که زاپه که حدمم پیمان شدم
از این به حاصلی ندیدم جز این	که نشسته خیال دیوانه شدم	
ساکت بهم را چو خویش بی سیر بین	وله	چون حق بهم جاست مسجد و دیر بین
هر شکر که رسد ز غیب بی حیر بین	القصه اگر موعده می غیر بین	

حسد

توحید بعرف راه طاهرین و له نقدی یکا کنی است اندر ره دین
 توحید بعرف عارف آنت که او حسد حق دگری نیست از روی همین
 آزل که حسد ایرا بود منزل کو و له ایضا زین لحظ منو بری ترا حاصل کو
 گویند که دل سرای حق شد آری دل خاندن بود و لیکن دل کو
 از باره یاد دوست دوستی به و له در هر چه زیاده او منتهی است
 خواست به ایت که اگر زائل ولی حسد حق بود ترا ز خاوستی به
 بحریت وجود این تین مایه و له ایضا مایه بحسد را مایه حسد است
 هر چند که مایه شد مشرق اندر بحر از بحر که نباشد اشکا می
 من بنده که بس مصیبت خود دارم و له در بوالهوسی بحر طوفان خود دارم
 از طاعت خویش نا امید میکنم و له بسبب فضل و کرم او دارم

تم الکتاب و هو تذکرة للعارفين تنبیه
 للمساكين و موسوم بر یاقین العارفين
 حفظ الله تعالى من شر المنکین
 بحرمه محمد صلی الله علیه و آله الطاهر
 صلوات الله وسلامه
 علیم جمیع



در وقت اسطفا و اختتام این کتاب تطایب
 جناب فضیلت و حکمت ماب حکیم عارف و شاعر واقف
 میرزا ابراهیم کاذرونی تخلص مبارکی سلمه الله
 ناظم مشرق الاشراف و عنیره این خدیبت گفت
 و حسب انخواهش انتخاب نوشته شد

ساقی دارسته زگل جزا	جام بیت پادری راه پدا	کوش باقیم غنایت نما	روی دلم سوی دایم
آهیدایت رخ جان آورم	شرح غم دل به بیان آورم	ای ز تو آوارده ایست	جان تو آگاه و بالا و زیر
مازه جان قریخ فرخندگی	مرده ز نادون و نیش	ساک راه صدی آمده	ملک ملک ابدی آمده
روی تو آوار جبال ازل	بار ز اسرار کمال ازل	جام نقوی و مقبول نیز	رفته دلیت سوی لول نیز
باخرازسته سر اسرکتب	و اینده دانی حجاب در حجب	ز آنچه علوم آمده در هر کتاب	بخیر صادق بشروش حجاب
او که شان آمده عالم ربه	خوانده حجاب الله اکبر همه	او تو کل رسته و نیش	یقه از مشرب منیش سبق
ست شده از می جام است	دید و حجب هر چه جزا است	ساقی باقیث نقابت نود	روی لب سوی است نود
غیرت جانت تن خلایت	عقل مجرود ل افلاکیت	هسته علایق حقایق خست	عاق حقایق کبر و خست
فرخ و فرخنده و فرخ کلام	چند تو مانده حسد و غلام	صورت و منی سخن را تا تو	ملک سخن را همه دارا تو
شد بحر طوفانی خامه است	بار ز نور آزان نام است	باخبر از راز کون و برود	شارق سیر تو بود و برود
رسته ز چون چه و چون دان	دوست ما آمده مرات تو	عبد چو از کلمه خود آگاه	رسته شد از بندگی و شاه
رسته از بندگی و خردی	ملک سخن را تو خند و یوی	مشرق اشراف معانی دلت	محو جلال ازل آمد کلمات
ای ز جمال تو هویدا کمال	بوی ز جمال تو هویدا اجمال	آنکه نکند شسته ترا وقتی	کیت دو سه سال شسته افروختی
ای تو جان حجب جان و در	بخت جوات که عقل سپه	دانت آینه میشش شده	کوهر منیش ز تو دامن شده
داده زلف و اشک و شکر	نچند تو رسته بکلی ز خام	سرخش صهبای جلال ازل	و جد و طرب قیامت لم ازل
نکره گامه ناخنش	احسن تویم حق لا از شرش	رونده بر مننه و رضا خان	ساقه خم شمشیر خودان

نوع بهشتی اثرش بر وجه حال	نوع گشتی بر آن کمال	و ده که اساس غشی آورده	تذکره ده که شش آورده
رفت حق بر تو طبع خوش	روح فرا این سخن دلگشت	نادر می آن بی سیر او شوق	بنده تو با خبر از شوقش
کرد بدعت قسم از خود	تو که تو در شرق اشراف کرد	تا که کنی درج در آن تذکره	بو که با ذر پے بصره
که سرزد آن خانه را بخت گمن	خا و خسی در چنین بیت کن	در حد فای این میان است	شرق اشراف را در حد است

اس از تخریش آیات مذکورہ در خاتمہ این کتاب مبطورہ باین زبان
 آتی آنکه تو فی شبان عالم بدیشا در مرج نادری ختم نمودی آثار تو ختم گشتی همه شد
 مانند کتاب حق که شد ختم باین ابیات تو این کتاب را ختم شد

تكملة دلائل وأخبار باطنية وظاهرة وحسبها خدمة الخاتمة والحقائق القائمة الدلائل واحفظنا من لوم الأعداء اللاتمة بحسب
آل النبي والقائمة علمات الله عليهم أجمعين

عليه العبد الراجي الى رحمة الملك الوهاب ابن مرحوم حاجي ميرزا جيب الله
المخلص نجافاني محمدي حاجي محمد رضا المخلص بالصفاء

والمقلب سلطان الكتاب
١٢٠٥
- حال
- ارجح
- بطريرك
- نصيب
- وزير

تأییدت بهیچ وجه در این کتاب
نقد و محققان بهیچ وجه
مدرسین و محققان بهیچ وجه
آلاء محمدی طبع
شهرستان شیراز ۱۳۰۰

بِحَمْدِ اللَّهِ وَحَسَنِ تَوْفِيقِهِ وَغَايَةِ أَوْلِيَايَةِ ابْنِ حَامٍ وَحَسَنِ مَذِيرِ
تَحَابُّ طَبِ رِیاضِ الْعَارِفِينَ بِأَخْسَنِ النِّجَاتِ وَالْإِبْرَانِ
بَعِي وَابْتِمَامِ عَلَيْنِ ابْنِ سَلَامَةِ الْأَطْيَابِ وَالْإِنْجَانِ
أَخُوهُ مَلَأَ عَيْدُ الْحَمْدِ وَمَلَأَ مَوْجُودُ خُشَاةِ

زاده و ما آنکه شرفا و نیتما
و تاکیدات اکیده بیان بر
اکمل و اتم پیش از نیاز
در این کتاب

است
تحریر فی عشر الآخرین شرح الاول ۱۲۰۵
خمس و ثلاثا بعد الالف من الحجرة اعظم
لبانی و کاتبه و قاریه و مضعه
بمحمد و آلہ

هو الميقات
كما يستطاع ان يكون هو باب العاديين

منه شرع لا يخرجوا فضله
وحكماء واخرى وسفر الزمعة في بيان
ازنايفك

مخون غفور عليه السلام في الملقه
بأية الشعر في هذا طالع او جملته

منطبعة
في الاطراف في الطباعة في
كانه اعلى افاير حبيب

بسم الله الرحمن الرحيم
جا اول

